

تکلیف از دیدگاه امانوئل کانت

دکتر محمد محمدرضایی*

یکی از مفاهیم کلیدی فلسفه عملی کانت «تکلیف»^۱ است. او برای تبیین ماهیت اراده خیر از تکلیف کمک می‌گیرد و می‌گوید: اراده‌ای که به خاطر تکلیف عمل می‌کند، اراده خیر است. اما این طور نیست که هر اراده خیری ضرورتاً همان اراده‌ای باشد که به خاطر تکلیف عمل می‌کند بلکه اراده کاملاً خیر یا اراده مقدس هرگز به خاطر تکلیف عمل نمی‌کند، زیرا در خود مفهوم تکلیف مفهوم غلبه بر خواست‌ها و امیال وجود دارد. اگر انگیزه اراده، نفع شخصی و یا تمایل باشد آن عمل اخلاقی نیست، زیرا تکالیفی وجود دارد که در آن‌ها باید تمایل و حتی سعادت و لذت قربانی شود.

کانت برای افعال تکالیفی عملی را فرض می‌کند که نه تمایل بی واسطه به آن داریم و نه نفع شخصی؛ مانند تمایل به خودکشی در شرایط سخت زندگی با آن که تکلیف از ما ادامه حیات را می‌خواهد. بنابراین، تکلیف که تنها محرک عمل اخلاقی است عبارت است از: ضرورت عمل کردن به خاطر احترام به قانون و بدون توجه به چیز دیگر.

مقدمه

امانوئل کانت یکی از بزرگ‌ترین فیلسوفان مغرب زمین است که انقلابی را در عالم فکر به وجود آورده است.

یکی از مفاهیم اساسی در فلسفه عملی او، مفهوم «تکلیف» است که در این مقاله آن را بررسی می‌کنیم.
کانت می‌گوید:

محال است چیزی به جز اراده خیر را در جهان و حتی خارج از آن تصور کرد که بدون قید و شرط خیر باشد. او اعتقاد دارد فقط اراده خیر بدون قید و شرط خیر است و خیرهای دیگر نظیر ثروت، علم، شجاعت، تیزهوشی،... چنین نیستند،^۲ زیرا هنگامی که اراده بد آن‌ها را به کار گیرد، بد می‌شوند. بنابراین تنها اراده خیر است که می‌تواند خیر مطلق، یعنی در همه شرایط خیر باشد.

کانت برای این‌که ماهیت اراده خیر را روشن کند، از مفهوم تکلیف کمک می‌گیرد و می‌گوید:

اراده‌ای که به خاطر تکلیف عمل می‌کند، اراده خیر است،^۳ اما این طور نیست که هر اراده خیری ضرورتاً همان اراده‌ای باشد که به خاطر تکلیف عمل کند، بلکه در میان اراده کاملاً خیر یا اراده مقدس هرگز به خاطر تکلیف عمل نمی‌کند، زیرا در خود مفهوم تکلیف مفهوم غلبه بر خواست‌ها و امیال وجود دارد ولی اراده مقدس یا کاملاً خیر، خودش را در اعمال خیر نمودار می‌سازد بدون این‌که از امیال طبیعی جلوگیری کند یا اثر آن‌ها را خنثا سازد، چون اصلاً میل طبیعی و حسی ندارد. پس می‌توانیم فرض کنیم که اراده خداوند مقدس است ولی از سر تکلیف عمل نمی‌کند.^۴

اما در موجودات متناهی نظیر انسان، محدودیت‌های ذهنی خاصی وجود دارد و اراده آنان کاملاً خیر نیست بلکه متأثر از خواست‌ها و تمایلات حسی است که می‌تواند برای اراده خیر آنان موانع ایجاد کند. بنابراین اعمال خیر به خاطر این موانع، برای اراده به صورت تکلیف نمایان می‌شود، یعنی اعمالی که به رغم موانع باید انجام شود.^۵ البته نباید چنین تصور کرد که اراده تنها بدان جهت خیر است که بر موانع غلبه می‌کند، بلکه اراده خیر باید به خودی خود و جدا از موانع، خیر باشد، زیرا اگر ما بتوانیم به خیر ایده‌آل و کامل برسیم تمایلاتمان را چنان تنظیم می‌کنیم که دیگر موانعی برای اراده

نباشد. اما سر و کار ما با اراده مقدس نیست، بلکه با اراده خیر تحت شرایط بشری است، یعنی اراده‌ای که به خاطر تکلیف عمل می‌کند.^۶ اما چگونه آن را در افعال تشخیص بدهیم و یا به عبارت دیگر، کدام افعال شایسته‌اند که به این وصف متصف شوند؟ کانت برای جواب به این سؤالات بحث ذیل را مطرح می‌کند:

انگیزه افعال

اعمالی که از انسان سر می‌زند به سه دسته عمده تقسیم می‌شود:

- ۱- افعالی که از سر نفع و مصلحت شخصی صادر می‌شود؛
- ۲- افعالی که از سر تمایل بی واسطه انجام می‌شود؛
- ۳- افعالی که نه از سر تمایل بی واسطه و نه از سر مصلحت شخصی بلکه به خاطر تکلیف انجام می‌گیرد.^۷

کانت برای فعلی که از سر نفع و مصلحت شخصی صادر شده است، کاسبی را در نظر می‌گیرد که به همه افراد از روی درستکاری خدمت می‌کند. ولی نه تمایل بی واسطه او را به چنین کاری و او می‌دارد و نه از سر تکلیف کارش را انجام می‌دهد بلکه انگیزه او رونق کاسبی است. چنین عملی از نظر کانت کاملاً متفاوت با اعمال اخلاقی است هر چند ممکن است مطابق با تکلیف هم باشد.^۸

اما اعمالی که از روی تمایل بی واسطه انجام می‌شود ممکن است با اعمالی که از سر تکلیف صادر می‌شود، اشتباه شود، یعنی ارزش اخلاقی چنین اعمالی به سختی معلوم می‌شود، زیرا در هر دو مورد ما به نتیجه یا غایت عمل نظر نمی‌کنیم بلکه خود عمل مطلوب است؛ مثلاً این یک تکلیف است که هر کسی جان خود را حفظ کند، به علاوه هر کسی یک تمایل بی واسطه نیز به انجام چنین کاری دارد. ولی پروای هراس آمیزی که اغلب مردم در این موارد دارند، هیچ‌گونه ارزش ذاتی ندارد و دستور (یا ماکزیم) رفتار آن‌ها از هر گونه مضمون اخلاقی تهی است. پس چنین افعالی هر چند مطابق تکلیف است ولی از سر تکلیف نیست^۹ و ارزش اخلاقی ندارد و انگیزه آن میل و لذت فاعل است.

بنابراین، برای این که کاملاً مطمئن شویم ارزش اعمالی را که به خاطر تکلیف انجام شده است، تشخیص داده‌ایم یا نه، کانت از ما می‌خواهد امیال بی واسطه را کنار بگذاریم

و ارزش افعال را بدون حضور این تمایلات تعیین کنیم^{۱۰}؛ مثلاً وقتی بر تمام وجود ما غم سایه می‌افکند و از زندگی بیزار می‌شویم، تمایل بی‌واسطه به این امر داریم که به زندگی خود خاتمه بدهیم ولی با وجود این، هنوز تکلیف به ما امر می‌کند که به حیات خود ادامه دهیم. در این حالت اگر به حیات خود ادامه دهیم، فعل ارزش اخلاقی دارد زیرا به خاطر تکلیف انجام شده است.^{۱۱} بنابراین کانت می‌گوید: فعل فقط هنگامی ارزش اخلاقی دارد که به خاطر تکلیف انجام شود نه این‌که انگیزه آن، مصلحت و نفع شخصی یا تمایل بی‌واسطه به آن فعل باشد که در این صورت فقط مطابقت با تکلیف دارد ولی فاقد ارزش اخلاقی است.

سوء تفسیر کانت

اگر معنای نظریه کانت این باشد که حضور تمایل طبیعی (یا حتی احساس رضایت از انجام عمل) از ارزش اخلاقی عمل می‌کاهد، برداشت صحیحی نیست. چنان‌که در اشعار مشهور شیلر آمده است:

با خوشحالی دوستانم را خدمت می‌کنم، اما افسوس که این را با لذت انجام

می‌دهم. از این رو به شک و تردید دچار شده‌ام که مبدا اهل فضیلت نباشم.

و در جواب گفته‌اند:

مطمئناً تنها چاره تو این است که بکوشی آن‌ها را تحقیر کنی یا مورد تنفر قرار

بدهی. آن‌گاه با کراهت آن‌چه را که تکلیف به تو امر می‌کند، انجام دهی.^{۱۲}

به نظر کانت این بدترین انتقادی است که مطرح شده، زیرا منظور او این نیست که اگر در انجام فعل تمایل وجود داشته باشد یا از ارضای این تمایل لذتی حاصل شود یا با خشنودی و رضایتی توأم باشد، آن فعل، ارزش اخلاقی ندارد، بلکه کانت معتقد است: برای این‌که فعل ارزش اخلاقی داشته باشد نباید تنها مطابق با تکلیف باشد بلکه باید به خاطر تکلیف انجام شود. او در پی این اعتقاد می‌گوید: تا آن‌جا که فعل صرفاً از سر تمایل یا حتی از سر میل عقلانی به سعادت انجام شود، این فعل، هیچ ارزش اخلاقی نخواهد داشت. آیا کسی می‌پذیرد که خیر بودن یا تکلیف فعلی صرفاً به این جهت است که گرایش به انجام آن داریم؟

او برای اثبات نظریه خود روش تفکیک را برمی‌گزیند و به بررسی افعالی می‌پردازد

که تنها از سر تمایل و بدون هیچ انگیزه صورت پذیرفته‌اند و می‌گویند این افعال ارزش اخلاقی ندارند. هم چنین به بررسی افعالی می‌پردازد که صرفاً به خاطر تکلیف و بدون هیچ تمایلی انجام گرفته‌اند، و می‌گویند آن‌ها واجد ارزش اخلاقی هستند. به کار بردن این روش به این معنا نیست که هر جا همراه با تکلیف تمایلی هم هست، آن عمل هیچ ارزش اخلاقی ندارد. بلکه فقط منظور او این است که:

۱- فعل دقیقاً از آن جهت خیر است که از اراده‌ای که به تکلیفش عمل می‌کند، سرچشمه بگیرد.

۲- با اطمینان نمی‌توانیم تصریح کنیم که یک عمل خیر است مگر از آن جهت که معتقد باشیم اراده‌ای که به تکلیف عمل می‌کند به خودی خود و بدون همراهی هیچ تمایلی برای انجام فعل کافی است.

۳- چنین عقیده‌ای از روی صدقه است مگر این که در انجام فعل تمایل بی‌واسطه وجود نداشته باشد.^{۱۳}

بنابراین، این تحریف نظر کانت است اگر بگوییم در نظر او فعلی که هم از سر تمایل و هم از سر تکلیف صادر شده است نمی‌تواند خیر باشد.^{۱۴}

از طرف دیگر، منظور او از این که ما در تعیین تکلیف خود، نباید تمایلات و حتی سعادت‌مان را که حد اعلای ارضای تمایلات است، به حساب آوریم، این است که: ما نمی‌توانیم اظهار کنیم که آن عمل ما را سعادت‌مند یا خوشحال می‌کند، زیرا اگر ما بر این اساس، فعلی را تکلیف بدانیم خود را فریب داده‌ایم، زیرا تبعیت از تکلیف می‌تواند به معنای قربانی کردن تمایل و حتی سعادت باشد. با این همه، به نظر کانت ما حق داریم - اگر چه نه به عنوان یک تکلیف مستقیم - سعادت خود را تا جایی دنبال کنیم که با قانون اخلاقی سازگار باشد.

کانت هم چنین تصدیق می‌کند که تمایلات در زندگی اخلاقی نقش دارد و برای آماده نمودن اذهان ساده جهت پیمودن راه‌های فضیلت لازم است مزایای فضیلت و زیان‌های رذیلت به کار گرفته شود. برخی از تمایلات مانند حس همدردی به میزان زیادی ما را در اجرای وظایف خیر خواهانه یاری می‌کند، به همین جهت باید آن‌ها را پرورش داد. حتی سعادت و مزایایی که در پی زندگی نیک پدید می‌آید به درستی مورد تأکید قرار می‌گیرد تا جاذبه‌های رذیلت را خنثا ساخته و شانس بهتری را در اختیار انگیزه تکلیف قرار دهد تا بتواند اثر خود را اعمال کند. پس آنچه نادرست است جانشین کردن سعادت یا

منفعت شخصی به جای انگیزه تکلیف است. انجام چنین کاری، مساوی است با ویران ساختن اخلاق. خیریت فعل به این جهت نیست که به خاطر سعادت شخصی صورت گرفته است بلکه فعل هنگامی خیر است که به خاطر تکلیف انجام شود.^{۱۵}

پس به طور خلاصه، به نظر کانت عملی اخلاقی است که از سر تکلیف صادر شود نه از روی تمایل بی واسطه یا نفع و مصلحت شخصی. او برای تشخیص فعل اخلاقی، دو محرک (محرک تکلیف و تمایل بی واسطه) را در مقابل هم قرار داده است تا مشخص کند کدام یک منبع ارزش اخلاقی است و در آخر نتیجه می گیرد: برای این که یک عمل از نظر اخلاق خیر باشد، محرک وظیفه و تکلیف برای تعیین آن کافی است (هر چند که ممکن است در همان حال توأم با انگیزه های دیگر نیز باشد).^{۱۶}

البته کانت به صراحت روشن نکرده است که آیا دو نوع انگیزه می توانند در یک عمل اخلاقی حاضر باشند یا این که یک انگیزه می تواند انگیزه دیگر را تأیید کند، یا نه. ولی از مطالب کانت چنین بر می آید که هر جا تمایل بود، هر چند عمل از سر تکلیف صادر شده باشد، آن عمل، غیر اخلاقی است.^{۱۷}

معانی تکلیف

تکلیف، مفهوم محوری و اساسی در فلسفه عملی کانت است. ریشه های دور تکلیف، در نقد رواقیان از اخلاق کلاسیک قرار دارد. رواقیان معیار «درستی عمل» یا عمل بر طبق عقل حقیقی و درست^{۱۸} را با مفهوم خیر اعلای کلاسیک، به عنوان معیار اصلی عمل اخلاقی جایگزین کردند. درستی یک عمل بر تمایل و میل عامل مبتنی است، نه بر نتایج عمل. تمایل صحیح، عبارت است از عمل کردن بر اساس تکالیف که هم از جانب عقل کلی و هم اوضاع و شرایط خاص تحمیل می شود. کانت به خوبی با رواقیان آشنایی داشت و به نام آنها در سرتاسر نوشته های خود اشاره می کند.

منبع نزدیک تر او در باب تکلیف، در حرکت احیای رواقی قرن هفدهم به خصوص در «هلند» قرار داشت. استقبال از متون رواقی تحت تأثیر سه عامل بود:

- ۱- تأکید فرقه و مذهب پروتستان بر نیت به عوض افعال؛
- ۲- نظریه حقوق طبیعی که بر عقل درست و حقیقی تأکید می کرد؛
- ۳- اعمال تأدیبی و انضباطی سیاست اولیه و جدید حکومت.

البته کانت پیش‌تر از «کریستیان ولف» و «بومگارتن» متأثر شده است. ولی او با فلسفه نقدی خود در اخلاق، این سنت را متحول کرد و بیان جدیدی از تکلیف ارائه داد.^{۱۹} وی تحت واژه تکلیف، سه ایده متمایز ولی مرتبط به هم را می‌گنجاند که همگی مضمون تعارض بین قانون اخلاقی و امیال را پیش فرض قرار می‌دهد:

معنای اول: تکلیف چیزی غیر از محدودیت اراده و ایجاب و الزام قانون کلی نیست. در این معنا، واژه تکلیف به خود امر مطلق و به رابطه الزام آور آن با اراده ما اشاره دارد. از آن‌جا که فقط یک قانون اخلاقی نهایی وجود دارد، به این معنا تنها یک تکلیف وجود دارد.

معنای دوم: کانت هم‌چنین اعمال، دستورها (یا ماکزیم‌ها)ی اعمال و غایاتی را تکلیف می‌نامد که به امر مطلق فرمان می‌دهند. تکلیف به این معنا مصادیق زیادی دارد، مانند پای‌بندی به معاهدات، نیکوکاری، راستگویی.

معنای سوم: سرانجام کانت واژه تکلیف را به کار می‌برد تا به تنها محرک ویژگی اخلاقی خاص اشاره کند که عبارت است از: تمایل قانونمند (تبعیت از قانون) احترام به امر مطلق و اطاعت فروتنانه از آن در مواجهه با امیال و تمایلات. تکلیف ما را ملزم می‌کند که از قانون اخلاقی به جهت این که قانون اخلاقی است پیروی کنیم؛ آن هم از طریق احترام به قانون بدون توجه به چیز دیگری که ممکن است با انجام آن به دست آوریم یا نه.

بنابراین، تکلیف ما (به معنای اول) یعنی فرمان اخلاقی کلی این است که: تکلیف را (به معنای دوم) از سر انگیزه تکلیف (به معنای سوم) انجام بده.^{۲۰}

کانت در نقد عقل عملی با تعابیری زیبا درباره تکلیف چنین می‌گوید:

ای تکلیف! ای نام بزرگ و والا، بی آن‌که با چیزهای خوشایند و دل‌ربا همراه شوی، توقع اطاعت و فرمان‌برداری داری (یا امر به اطاعت می‌کنی) و بی آن‌که اراده ما را از راه ترساندن که پدید آورنده وحشت یا بیزاری طبیعی است برانگیزی، فقط قانونی را مقرر می‌داری که به خودی خود به درون جان ما راه می‌یابد و ما را به احترامی (که از سرب میلی است) و می‌دارد (اگر چه همواره با اطاعت همراه نباشد) قانونی که همه تمایلات ما در برابر آن بی‌فروغ می‌شوند هر چند که پنهانی بر ضد آن تأثیر می‌کنند. ای تکلیف! خاستگاهی که سزاوار تست کدام است و ریشه تبار شریف تو را که مغرورانه از پذیرفتن

هرگونه قرابت و خویشاوندی با تمایلات سرباز می‌زند در کجا باید جست؟ همان ریشه‌ای که شرط لازم تنها ارزشی است که انسان به خود می‌دهد.

در جواب می‌گوید:

آن چیزی کم‌تر از نیرویی نیست که انسان را (به عنوان بخشی از جهان حسی) از خود تعالی می‌بخشد؛ نیرویی که وی را به نظام اشیایی پیوند می‌دهد که فقط فهم توان شناخت آن را دارد؛ به جهانی که سرتاسر جهان محسوس و هستی به نحو تجربی قابل متعین انسان در زمان را و نیز کل نظام غایت‌هایی را که فقط مناسب با چنین قوانین عملی نامشروط به عنوان قوانین اخلاقی است، تحت سلطه و امر خود در می‌آورد. این نیرو چیزی غیر از شخصیت نیست یعنی آزادی و استقلال از مکانیسم طبیعت است که می‌تواند به عنوان توان موجودی در نظر آید که تابع قوانین خاص (یعنی قوانین عملی محض است که از طرف خود عقل عرضه می‌شود) و چنین است که شخص که وابسته به جهان حس است، تا آن جا که متعلق به جهان عقلی است، تابع شخصیت خودش است. از این رو شگفت‌انگیز نیست که انسانی که به هر دو جهان تعلق دارد، واجب است که از نظر ویژگی دوم که ویژگی برتر اوست با احترام به خود نظر کند و قانون‌های آن را با برترین احترام بنگرد

... قانون اخلاقی مقدس، و انسان مسلماً به اندازه کافی نامقدس است. اما بر او واجب است که انسانیت در شخص خود را با تقدس بنگرد. در سرتاسر کائنات هر چیزی را که او بخواهد یا بر آن سلطه داشته باشد، فقط به عنوان وسیله می‌تواند به کار گیرد فقط انسان و همراه او هر موجود عقلانی غایت فی نفسه است او به خاطر خودآیینی آزادیش، تابع قانون اخلاقی است که مقدس است.^{۲۱}

پی نوشتها:

1. Duty.
2. Immanuel Kant, *Groundwork of Metaphysic of Morals*, tr,H.J. Paton, in the *Moral Law* (London, Hutchinson University Library, 1972) p.59.
3. Ibid,p. 62.
4. Ibid. p.78; H.J. Paton, *The Categorical Imperative* (london, Hutchinson University Library, 1953) p.46.
- 5.Immannuel kant, *The Critique of Practical Reason*, tr,L.W Beek (Newyork, The Library of Liberal Arts, 1956) p. 84 - 5.
- 6.H.J.Paton,op.cit,p.46.
7. Ibid, p.47.
- 8.Immannuel Kant, *Grondwork of Metaphysic of Morals*,p.63.
- 9.Ibid.
- 10.H.J.Paton,op.cit,p.477.
- 11.Immannuel Kant,op.cit.
12. H.J.Paton,op.cit,p.48.
13. Ibid,p.49.
14. Ibid.
15. Ibid.
16. Ibid,p.49-50.
17. H.J. Paton, *The Moral Law* (London, 1972) p.19
- 18.Right Reason.
19. Howard Caygill, *A kant Dictionary* (Oxford, Bgack well, 1995) p.164-5.
20. Roger.J. Sullivan, *Immanuel Kants Moral Theory* (Newyork, Cambiudge University Press, 1989) p.122.
- 21.Immanuel Kant, *The Critique of Practical Reason*, p.89-90.